

( رمان در سایت الیاد آپدیت می شود )

پارت 132

بالشم و بغل کردم و به حال خود بیچارم اشک ریختم.  
از صبح آنقدر گریه کرده بودم که چشمام باز نمیشد. آرمین نامرد حتی با خودش نگفت این دختر از گرسنگی میمیره...  
حتی اگه مهرداد دروغ گفته باشه اما اینو میدونم حاضره به خاطر انتقام هم شده کمکم کنه طلاق بگیرم...  
طلاقم و میگیرم و تلافی تک تک این روزا رو سرت در میارم آرمین صدای آرمین رو از طبقه ی پایین شنیدم.. پس اومد.  
سرم رو زیر پتو کردم و چشمامو بستم... کاش نیاد اصلا تحمل دیدنش رو ندارم..  
از اونجایی که خیلی خوش شانسم پنج دقیقه نشده صدای چرخش کلید رو شنیدم  
صدای قدم هاشو شنیدم... بدون اینکه براش مهم باشه من خوابم یا بیدار خودش رو روی تخت پرت کرد و گفت  
\_این جوری از شوهرت استقبال میکنی؟  
صورتتم با نفرت جمع شد اما تکونی به خودم ندادم کم نیاورد و گفت  
\_سر عقل اومدی؟

دلَم میخواست بلند بشم و محکم بزَنَمش اگه یک کلمه ی دیگه می گفت  
حتما این کارو میکردم.

پتو رو از روم کنار زد

\_به من نگاه کن...\_

مصرانه چشمامو بستم...خودشو روم خم کرد و این بار با تحکم صدام زد

\_هانا...\_

با همون چشم بسته گفتم

\_نمیخوام ببینمت...\_

به جای آرمین صدای ستاره اومد

\_برای عذاب دادن من به این دختر پيله کردی؟ آرمینی که من میشناسم

اینقدر خودش و برای یه دختر کوچیک نمیکنه.

چشمام باز شد... صدای خشن آرمین و شنیدم که گفت

\_برو بیرون.

ستاره سری تکون داد و گفت

\_اونی که تو رو عاشقت کرد،اونی که به خاطرت همه کاری کرد من

بودم آرمین تو نیازی به این دختر نداری من مجازاتم و کشیدم.

آرمین بلند شد و به سمتش رفت منتظر بودم جنجال راه بندازه اما بازوشو

گرفت و دنبال خودش از اتاق بیرون کشید

با دهنی باز مونده به در خیره موندم...

چقدر بی‌شعور بود.

با حرص از جام بلند شدم و در کمد رو باز کردم اولین مانتویی که به دستم رسید رو پوشیدم و شالی روی سرم انداختم..

به سمت در رفتم و همون لحظه آرمین جلوم سبز شد

لبخند محوی زد و اومد تو... تا خواستم از کنارش رد بشم درو بست بازوم گرفت کنار گوشم گفت

\_برای آخرین بار میگم هانا... تو... هیچ... جا... نمیری

**( رمان در سایت الیاد آپدیت می شود )**